

نشریه دانشکده ادبیات تبریز

۱۳۴۱

بهارسال

ادیب طوسی

لغات نوقانی (مشهدی)

نوقان یکی از محلات قدیمی شهر مشهد و از بقایای نوقان قدیم است که پیش از بنای مشهد وجود داشته و از نواحی معروف طوس بوده هنوز در اعماق این محله بقایای عادات و طرز تفکر قدیم به چشم میخورد و مردمش از سایر محلات بصراحت و شجاعت ممتازند، بنابراین اگر زبان مشهدی را زبان نوقانی بدانیم چندان دور از حقیقت نیست .

من در این محله متولد شده و دوران کودکی را در آنجا گذرانده‌ام و زبان نوقانی زبان مادری من است، اینک فهرستی از لغات این لهجه را با تلفظ مخصوص بخود در اینجا می‌آورم تا شاید مورد استفاده اهل فن واقع شود.

نکته‌ایکه یادآوری آن لازم است اینک بیشتر کلمات زبان مشهدی یا نوقانی

همان کلمات معمول زبان دری است و بهمین جهت از ذکر آنها خودداری شده و فقط کلماتی را که دارای تفاوتی هستند در این فهرست گنجانده‌ام.

و نیز باید توجه داشت که این تفاوت از نظر تلفظ تابع قوانین کلی زیر است:

۱- در کلمات مشهدی «â» موقعیکه بعد از وی حرفی مفتوح باشد به «a»

تبدیل میشود: خانه = خنه . هندوانه = هندونه . پاچه = پچه

۲- ân در آخر به ûn تبدیل میشود: آسمان = آسمون، پشیمان = پشیمون.

۳- «i» در صورتیکه ما بعد آن حرف ساکن باشد به «e» بدل میگردد:

برخیز = و خز . میگوئیم = مگم . ریخت = رخت .

۴- «o» ماقبل دوساکن غالباً به «u» و همچنین «u» به «o» بدل میگردد:

پشت = پوشت . مشت = موشت . گوشت = گشت . پوست = پست . آموخت = آمخت .
دوخت = دخت .

۵- «م» استمرار و «ن» نقی و «ب» در اول کلمه‌ایکه حرف نخستین آن مضموم

باشد مضموم میشوند: بگم = بگویم . نمرم = نمروم . مگم = میگویم .

و در غیر اینصورت مکسور تلفظ میشوند: بگم = بگوئیم . مگن = میگویند .

نمر = نمیرود .

۶- ضمائر فعلی بترتیب زیر تغییر شکل میدهند:

مفرد : om = am	: میگویم = مگم .	گفتم = گفتم	} اول شخص
جمع : em = im	: میگوئیم = مگم .	گفتیم = گفتم	

مفرد : i = i	: میگوئی = مگی .	گفتی = گفتی	} دوم شخص
جمع : en = id	: میدهید = مدن .	گفتید = گفتن	

مفرد : a = ad	: میگوید = مگه	} سوم شخص
جمع : an = and	: مگویند = مگن .	

۷- ضمائر اسمی تابع اختلاف زیر اند :

مفرد : $e\text{š} = a\text{š}$: کتابش = کتابش } سوم شخص
جمع : $\text{šâ} = \text{šân}$: کتابشان = کتابشا

مفرد : $et = at$: کتابت = کتابت } دوم شخص
جمع : $tâ = tân$: کتابتان = کتابتا

مفرد : $om = am$: کتابم = کتابم } اول شخص
جمع : $mâ = mân$: کتابمان = کتابما

۸- این ضمائر هر گاه بعد از «ب» حرف اضافه واقع شوند «ز» مابین آنها و «ب»

قرار میگیرد : بزشا . بزتا . بزتا . بزما . بزما .

تذکر- در نوشتن کلمات تلفظ آنها در نظر گرفته شده و تلفظ هر کلمه با حروف

لاتین در کنار آن آورده شده .

- کلمات را اعم از دخیل و غیردخیل بدون اظهار نظر ذکر کرده ام.

آتش - $\hat{a}ti\text{š}$ = آتش
آخ - $\hat{a}x$ = اسم صوت در مورد
اظهار درد
آخیش - $\hat{a}xe\text{y}\text{š}$ = اسم صوت در
مورد ناز و اظهار نزاکت
آروم - $\hat{a}r\hat{u}m$ = آرام، آهسته
آزار - $\hat{a}z\hat{a}r$ = مرض کوفت
آزگار - $\hat{a}zeg\hat{a}r$ = مداوم و
پشت سرهم (این کلمه فقط در مورد سال و
ماه بکار می رود، مثلا میگویند: دوسال
آزگار - پنج ماه آزگار)
آشغال - $\hat{a}\text{š}\hat{g}\hat{a}l$ = خرده ریز ،

\hat{a} = علامت جمع: آدمها، مردا =
آدمها، مردها
آبجی - $\hat{a}beji$ = خواهر
آبسه - $\hat{a}bsa$ = ورم زخم بواسطه
سیم کشیدن
آبسه کردن - سیم کشیدن و ورم کردن زخم
آبشم - $\hat{a}b\text{š}am$ = آویشن- گیاهی
دوائی
آبکی - $\hat{a}beki$ = مخلوط مایعی
که آب آن زیاد از حد باشد
آپارتی - $\hat{a}q\hat{a}rti$ = رند و هوچی
کهنه آپارتی - بسیار رند و هوچی

کثافت و زباله

آشمال - $\hat{a}sm\hat{a}l$ = تملق و دروغ

آشمالچین - متملق و دروغگو

آغل - $\hat{a}g\hat{o}l$ = زاغه گوسفند ،

لانه مرغ

آق الله - $ag\hat{l}ala$ = فضول

آل - $\hat{a}l$ = نام جنی که زنان

زائو را میآزارد و باید برای دفع

او دور اطاق را با ورد مخجوسی که

زنان میخوانند خط کشید

آلخلق - $\hat{a}lxol\hat{o}g$ = قباى سه چاك

که لای آن پنبه میگذاشتند و در قدیم

معمول بود

آمخته - $\hat{a}mox\hat{t}a$ = مانوس،

رام، معناد

آی - $\hat{a}y$ = د ای ، ندا در مورد

دور

آیش - $\hat{a}y\hat{e}š$ = زمینی که بنوبه

برای کشت آماده میشود

آهای - $\hat{a}h\hat{a}y$ = حرف ندا در

مورد بسیار دور

a - علامت مفعولی: حسن صداکن

= حسن را صداکن

a - علامت تضعیر و تحقیر: پسره =

پسرك

a - علامت تعریف: کتابه را خریدم

(که کتاب معینی را بیان میکند)

a - علامت سوم شخص مفرد مضارع:

مگه - مره = میگوید - میرود

ابل - $\hat{a}bol$ = کنایه از آلت

رجولیت

ات et - ضمیر دوم شخص مفرد

در حال اضافه = بزت - کتابت

اتا ، $\hat{e}t\hat{a}$ = ضمیر دوم شخص جمع

در حال اضافه = بزتا - کتابتا

اجاش - $\hat{a}j\hat{j}\hat{a}š$ = هرگز - ابدأ

اجیر - $\hat{a}j\hat{i}r$ = هوشیار، بخود آمده

(از خواب یا بیهوشی)

اجیده - $\hat{a}j\hat{i}d\hat{e}$ = بخیه درشت - لایه پنبه

اجیده کردن = بخیه درشت

زدن - لایه پنبه گذاشتن در آخلق

اخ - $\hat{o}x$ = صدائی که در موقع

ترسانیدن بچه از گلو در میآوردند

اخ - $\hat{a}x$ = صدائی که برای

نشان دادن طعم بدی از گلو در میآوردند

اخ تف - $\hat{a}x\ \hat{t}of$ = آب دهن

اخت - $\hat{o}x\hat{t}$ = جور، متناسب

اخت آمدن = جور آمدن و

متناسب بودن

اخته - $\hat{a}x\hat{t}a$ = حیوانی که تخم

آن کشیده شده

اخته کردن = کشیدن تخم حیوان

اخكوك - $\hat{a}x\hat{k}\hat{u}k$ = نارس

زردآلو و گوجه

اخم - $\hat{a}x\hat{m}$ = عبوسی، ترش روئی

اخم کردن = رو درهم کشیدن

اخمو = عبوس و ترش رو

اخیه - $\hat{a}x\hat{y}a$ = میخ بزرگک

سرطویله که اسب را بان می بندند

ادم - $\hat{a}d\hat{a}m$ = آدم ، انسان،

نوکر

اردنك - $\hat{o}r\hat{d}\hat{a}n\hat{g}$ = تپبازدن

افته - **aftaba** = آفتابه
 افنو - **aftow** = آفتاب
 افنگی - **afengi** = آدم کشیف و عاجز - کسیکه همیشه آب بینیش سرازیر است
 اق - **088** = اسم صوت برای حالت تهوع و با ضمایر اسمی و فعل آمدن صرف میشود : اقم میه - اقمیه اقمش میه
 اقزدن - استفراغ کردن - دل بهم خوردن
 اقزر - **ezezer** = اینقدر - این اندازه
 اکسه - **aksa** = عطسه
 اکسه کردن = عطسه زدن
 اکه - **akka** = ناقلا و آب زیر گاه
 اکه - **okka** = کلمه ایست که در موقع اظهار تمسخر و انکار کسی بر زبان میآوردند
 الاخون و لاخون - **valâxùn**
 الالخنک - **alâxùn** = بی خانمان و سرگردان
 الالپلنگک - **allâpelang**
 الالپلنگک، دارای خالهای رنگارنگ
 الالکنگک - **allâ koleng** = نام بازئی است (وسط چوب بلندبیرا در برآمدگی قرار داده و در دو سر آن می نشیند و بالا و پائین میروند)
 الپر - **alpar** = زرنگ و شیطان
 الپس - **alpas** = پرسه، ولگری
 الپسزدن = پرسه زدن و بدون مقصود در کوچهها راه رفتن (درمورد تحقیر بکار میروند)

ارسی - **orsî** = نوعی کفش - پنجره های کشوی قدیم
 ارغه - **arga** = مرد رند و متقلب
 از کم - **ajkam** = حداقل ، دست کم
 استا - **ostâ** = اوستاد
 استاالم - **ostâ alam** = کنایه از دزدیدن خیاط از پارچه
 استا قدوس - **ostâ goddûs** = استخدوس، گیاهی داروئی که برای معالجه درد استخوان بکار میروند
 استخون - **ostoxûn** = استخوان
 استنه - **astana** = آستانه
 اسفناج - **esfenâj** = اسفناج
 اش - **es** = ضمیر سوم شخص مفرد در حال اضافه : بزش - سرش
 اشا - **esâ** = ضمیر سوم شخص جمع در حال اضافه : بزشا - سرشا
 اشم - **esm** = چوب نوعی بوته جنگلی که بسیار سخت است
 اشمه - **esma** = دستمال بزرگ ابریشمین که بکمر یا سر بندند
 اشگیل - **esgil** = گره، پیچیدگی در کار
 افاده - **efâda** = خودفروشی و تکبر بيمورد
 افاده کردن - خودفروشی کردن
 افت - **oift** = کم شدن از چیزی بعلت ماندن
 افت کردن = از چیزی بواسطه ماندن کم شدن
 افنگی - **efteki** = همیشه علیل، کسیکه دائماً دچار کسالت و مرض است

الدنگه - **aldang** = آدم ماجراجو
 و بیسروپا
 العاج - **algâj** = تارهای کلفت که
 در هر چند رج قالی بکار میرود
 الغشک - **alğostak** = بشکن زدن
 الفش - **alefs** = چسبناک
 الفشور و - **alafşurû** = زالزالک
 الکی - **alaki** = ساختگی، بی اساس
 هر چیز یا کاریکه در ظاهر درست و در
 باطن خراب باشد
 التک - **alletok** = شخص ضعیف
 که همیشه مستعد مرض است (شاید از
 کلمه «علت» گرفته شده؟)
 المشینکه - **alam şinga** =
 داد وقال و مرافعه و غوغا
 المشینکه درست کردن = داد وقال
 و مرافعه راه انداختن
 الو - **alow** = شعله آتش
 الو کردن = آتش افروختن
 الوار - **alvâr** = تخته های بلند
 که از تنه درخت بریده شده
 الوره - **alvara** = فك - آواره
 الیجه - **alija** = نوعی نیم تنه
 الیش - **aliş** = عوض، بدل
 الیش کردن = عوض کردن
 الیش دکیش - **aliş dakış** =
 عوض و بدل، معاوضه
 ام - **om** = ضمیر اول شخص مفرد: گفتم،
 «برم = بروم»، کتابم
 ام - **em** = ضمیر اول شخص جمع
 گفتم = گفتیم. مکم = میگوئیم

اما - **emâ** = ضمیر اول شخص جمع
 اسمی: کتابما
 اماج - **amâj** = آشیکه از آرد
 تهیه میشود
 امبون - **ambûn** = انبان
 آمد نمده - **amad namad** =
 آمد نیامد
 آمدن - **amedan** = آمدن
 ان - **an** = علامت سوم شخص جمع در
 افعال: مکن = میگویند. گفتن =
 گفتند
 ان - **en** = علامت دوم شخص جمع در
 افعال: مکن = میگوئید. گفتن =
 گفتید
 اندر - **andar** = کسیکه از مادر
 یا پدر جدا باشد: برادر اندر - مادر اندر
 اندازه - **andaza** = اندازه
 انگار - **engâr** = گوئی، پنداری
 انگار نه انگار - **ne engâr**
 = پنداری (در جمله منفی بکار
 میرود: انگار نه انگار خبر دره =
 گوئی خبر ندارد
 انگل - **angol** = انگشت بکسی
 رسانیدن
 انگل - **angal** = طفیلی، مزاحم،
 و سرخر
 انگوشبنه - **angûşbana** =
 انگشتوانه
 انگوشت - **angûşt** = انگشت
 انگوشتی - **angusti** = انگشت
 پنج، مایع غلیظ که انگشت پنج باشد

آماده میکنند
 اونگی = نوعی انگور که برای
 نگهداری و آونگ مناسب است
 اه - ah = اسم صوت در مورد
 اظهار نفرت و خشم
 کنایه از «غایت» بچه
 اه کردن = رسیدن بچه
 اهی = آلوده بگه
 اهه - eha = اسم صورت در مورد
 اظهار عدم رضایت آمیخته با اعتراض
 اهه - ehè = اسم صوت در مورد
 اظهار تعجب آمیخته با اعتراض
 اهه - oho = اسم صوت در مورد
 اظهار نفرت آمیخته به تحقیر
 اهی - ohoy = آهای ، علامت
 ندای دور در مورد تحقیر
 آهن و تپ - eheno tolop =
 طمطراق، دم و دستگاه (در مورد حرکت
 بکار می رود)
 ای - i = (اشاره بنزدیک)
 ای = علامت نسبت: مشهدی-تهرونی
 ای - oy = «ای» ندا در مورد
 تحقیر
 ای - ey = علامت ندای نزدیک
 ایاز - ayâz = شبنم، ایاس
 ایش - iš = شاش (در مورد بچه)
 ایش کردن = شاشیدن
 ایشگینه - išgina = اشکنه کشگ
 اینا - inâ = اینها (اشاره نزدیک
 جمع)
 اینه - eyna = آینه

او - û = آن (اشاره دورمفرد)
 اونا - unâ = آنها (اشاره دورجمع)
 او پوشتک - ow pùstak = بازی
 است که چند نفر از پشت یکدیگر میچهند
 او خوری - ow xori = شارب، لیوان
 او دزدگ - ow dozdak =
 حشره ایست بالدار دارای سری بزرگ
 و دنباله ای بلند و باریک
 اورگی مرگ - avergi marg =
 = کلمه ایست که در مورد اعتراض آمیخته
 بانده و تنفر باضامیر اضافی بکار می رود:
 اورگی مرگم - اورگی مرگت
 (همانست که در تهران و شیراز «خبر
 مرگ» میگویند)
 اوره - avara = آواره
 اوسار - owsâr = افسار-دهنه
 اوسنه - owsana = افسانه
 اوسون - owsûn = افسون
 اوسون خواندن = افسون خواندن
 اوسون کردن = افسون کردن
 اوف - ûf = اسم صوت در مورد
 اظهار درد و تأثر
 اوفیش - ûfeyš = اسم صوت در
 مورد اظهار نزاکت و ناز
 اوگردون - ow gerdûn =
 ملاقه بزرگ - آبگردان
 اولمبک - owlombok = له شده
 و باب افتاده میوه از قبیل هندوانه و
 خربزه و امثال آن
 اونگ - avang = آونگ -
 جائیکه برای آویختن انگور در زمستان

بالخنه = **balxana** = بالاخانه -
 اطاق فوقانی
 بانوج - **bânûj** نانی بچه
 باهو - **bâhû** = از مچ دست تا
 آرنج
 بای - **bây** = باخت
 بته - **botta** = بوته زرگری -
 بوته روئیدی - اصل ونسب
 بی بته = بی اصل
 بجل - **bojol** = بزل - شتالنگ
 قاب کوسغند که با آن اطفال بازی
 میکنند
 بجه - **baja** = جالیز خربزه
 وخیار و امثال آن - همه و تمامی يك
 متاع از نوع میوه
 بچاپ بچاپ - **becâp becâp**
 - غارت و چپاول، بل بشو
 بچه - **becca** - بچه
 بچگی - طفولیت
 بختک - **baxtak** - کابوس
 بخته - **baxta** - کوسغند نر
 سه چهارساله
 بخچه - **boxca** - بنچه -
 بسته ای که در آن لباس و امثال آن
 پیچیده شده
 بخو - **boxow** = کنده ای که
 پهای زندانیان می گذاشتند
 بخویر - **boxow bobor** =
 وردار ورمال - کسیکه غافل گیر میکند
 ومیر باید
 بخور نمیر - **boxor namir**

ب - **be** = حرف اضافه (درموردیکه
 بر سر ضمائر در آید «ز» میان آن و ضمیر
 فاصله میشود : بزش - بزشا - بزم -
 بزما - بزت - بزتا
 - بر سر افعال نیز می آید و گاهی
 بمناسبت حرف اول فعل مضموم میشود:
bogom = بگم
 باب - **bâb** = مد، مناسب، متداول
 میگویند: «ای لباس باب توی - ای
 کار باب رفته»
 بابا غوری - **bâbû gùri** =
 کسیکه سیاهی چشمش سفید شده
 بادخنه - **bâdxana** = بادخون،
 منفذی که از بام بزمین میگذارند و
 آنرا «بادگیر» نیز گویند
 بادکش - **bâdkas** = مکیدن خون
 بوسیله شاخ حجامت
 بادم - **bâdom** = بادام
 بادنجون - **bâdenjûn** =
 بادنجان
 بادیون - **bâdyûn** = رازیانه
 بار - **bâr** = دفعه - محمول
 بارون - **bârûn** = باران
 باز - **bâz** = دوباره - از نو
 - مرغ شکاری
 بازارخسب - **bâzâr xosb** =
 کسیکه شب برای محافظت در بازار
 میگردد
 باغتره - **bâgterra** = جای سبزیکاری
 باقرقره - **bâqer sera** = نام
 مرغی شکاری

بروز- borûz = آشکار- ظاهر
 بروزدادن = آشکار کردن و پرده
 از رازی برداشتن
 بروز کردن = آشکار شدن
 بری - berey = برای (حرف
 اضافه)
 بزغله - bozsala = بزغاله
 بزك - bazak = آرایش
 بزك کردن = آرایش کردن
 بز نقره - bozongara = جوجه
 تیغی
 بزه - baza = فاصله میان دو
 کوه - دره فراخ
 بش - baš = بند کوچک که بچینی
 و امثال آن میزنند - بند جلو آب
 بش خوردن = بند زده شدن
 بش زدن = بند زدن
 بع بغو - bağ bağû = اسم صوت
 برای صدای کبوتر
 بغل - begal = کش- بغل
 بغل کردن = در آغوش کشیدن
 بغل زدن = زیر بغل گرفتن
 بغل کش- begal kaš = بادست
 و روی سینه بجلو خیزیدن
 بلبیه - bolbaya = آبابیل ،
 پرستو
 بلغر- bolgor = بلنور
 بلغر کردن - حرف را ناتمام و
 درهم گفتن
 بلك - balk = برك
 بلکه - belka = نمونه و نشانه

= قوت لایموت
 بداعر- bad ogor = بدقیافه،
 بد اخلاق
 بدیده - bad bede = بدحساب
 بدبیار- bad beyâr = کسبیکه
 شانس ندارد و بد میآورد
 بدنه - bedana = تنه و پیکره
 بدو بدو - bodow bodow =
 دوان دوان
 بر- bar = کنار- حفظ
 از بر = از حفظ
 از برداشتن = حفظ داشتن
 از بر کردن = حفظ کردن
 بر- borre = زیاد و بسیار
 برار- berâr = برادر
 براق - berâğ = سر برداشته ،
 گردنکش
 براق رفتن = بروی کسی ایستادن
 برش - barš = برق و درخشش-
 نام معجونوی مقوی
 برش زدن = برق زدن و درخشیدن
 برنی - borani = بورانی، تره
 آب پز که در روغن سرخ کنند
 بره - berra = بره
 برغ - barğ = بند کوچک جلو
 آب
 برق = برقی
 برق زدن = آذرخش جستن
 برو برو - borw borw =
 قدرت و آمدگار

مالی

- آبگیر بزرگ - برکه

بمبل - bombol = بامبول - کلک

بمبل باز - کلک باز

بمقر آمدن - bemoğoramedan

= اعتراف کردن (شاید از «مقر» عربی

گرفته شده ؟)

بنجل - bonjol = خرده ریز ،

بی مصرف

بنجاق - boncâğ = قبالة ملك

بندار - bondâr = ارباب مالک

- مباشر ده ، اجاره دار

بیس - bayes = مخفف «بایست»

بوج - būcc = داخل دهن و

قسمت زیردو گونه

بور - būr = شرمسار - منفعل

بوم - būm = بام

بی بی - bi bi = مادر بزرگ -

جده - زن سیده

بی بته - bibotta = بد اصل -

بدجنس

بیخ - bix - ته و انتها - چوبک

بیخ پیدا کردن = دنبال یافتن

قضیه ای

بید - bid = موریانه - چوب

بید

بیده - bida = تابیده علوفه

خشک

بیغوش - beygûş = بایغوش -

جند

بهره - bahra = بارو و حصار -

شهر - سود و منفعت

بهانه - bahana = بهانه

پا - pâ = سهم - پا

پازدن = لگد زدن - صدمه زدن

پاخوردن = صدمه خوردن

پادادن = رو آوردن شانس

پاپی - pâ pey = مصر

پاپی شدن = اصرار کردن - دنبال

کردن

پاتیل - pâtil = دیگ بزرگ

پاتیل کسی در رفتن = کنایه از

گوزیدن

پاچال - pácâl = جلوخان دکان

پادار - pâdâr = پایدار

پاطوق - pâtowg = سردم، جای

توقف و مرکز ملاقات یومیه

پاکی - pâki = تیغ سلمانی

پالکی - pâleki = کجاوه های روباز

که در دو طرف اسب و استر می بستند

و بر آن سواره میشدند

پالون - pâlûn = پالان

پالون لوخ زدن = کنایه از چاپلوسی

کردن و کسرا با تعارف فریب دادن

پاورچین - pâvarcin = بانک پا

و آهسته رفتن

پپه - papa = خوب و خوشطعم

(بزبان اطفال) - آدم ساده لوح و

زودباور

پت - pat - گره خورده، درهم و

سردرگم (در مورد نخ و ابریشم و امثال

آن بکار میرود)

پت رفتن = درهم و سردرگم شدن

غلغلك دادان
 پخ پخی - **pax paxi** = پرپشم
 (در مورد کلاه بکار میرود)
 پخش - **paxi** = پراکنده. پهن
 پخش کردن = پهن کردن و کوبیدن
 سرمیخ و امثال آن
 پخمه - **paxma** = کودن و
 بیماری
 پرپر - **parpar** = حرکت و طپش
 مرغ سر بریده
 پرپر زدن = طپیدن و بسختی جان
 دادن
 پرپری - **per peri** = کبوتری
 که برای صید سایر کبوتران رها
 میکنند
 پرت - **part** = سقوط از بلندی
 سخن خارج از موضوع و بیهوده
 پرت و پلا = یاوه گوئی
 پرچین - **parcin** = دیواری که
 از چوب های نازک در مزارع تهیه میکنند
 - خار و خلاشه که بر سر دیوار برای
 ممانعت از عبور تهیه کنند
 پرخو - **porxow** = جائیکه در
 دیوار برای ذخیره حبوبات تهیه کنند -
 کمربوش
 پرز - **porz** = اجزاء ریز پشم -
 پشم اضافی که از سطح فرش یا پارچه
 بالاتر قرار گرفته
 پرما - **perma** = پرمه - منة
 حکاکی یا نجاری که با کمان می چرخد
 پریدن - **perridan** = پریدن

نخ و ابریشم
 پت پت - **pet pet** = اسم صوت
 برای صدای چراغیکه روغن آن تمام
 شده و در شرف خاموشی است
 پت پت کردن = رو بخاموشی گذاشتن
 پتک - **patak** = پاتاوه
 پته - **pata** = کوپن ، صورت
 خرج - قبض مالیات
 پته کسی رو آب افتادن = کنایه از
 رسوا شدن و آشکار شدن رازش (میگویند:
 پتش رو آب افتاد)
 پته کسیرا رو آب انداختن = کنایه
 از رسوا کردن و آشکار کردن رازش
 (میگویند: پتسه رو آب انداخت)
 پچ پچ - **pec pec** = اسم صوت
 در مورد نجوی و سرگوشی صحبت کردن
 پچ پچ کردن - نجوی کردن و
 سرگوشی صحبت کردن
 پچو - **pocú** = کپک نان و سرکه
 و آبغوره و امثال آن
 پچوزدن = کپک زدن
 پچه - **paca** = پاچه
 پچه خزو - **pacaxezü** = سیسک
 پچه ماده بلبل
 پچه ورملیده = آدم بی سر و پا و
 هوچی
 پخ - **pox** = غی چشم
 پخ - **pex** = اسم صوت برای
 ترسانیدن کسی
 پخ پخ کردن = کنایه از بریدن سر
 گوسفند و امثال آن (بزبان اطفال)

طلب

پشپشو = pešpešù = بیدمشک
 پشمالو = pašmálù = پرپرپشم
 پشنگ = pešing = ترشح آب
 پشنه = pašna = پاشنه
 پقتل = paftal = خرف و بیکاره
 پق = pošš = اسم صوت برای
 ترکیدن حباب درموقع جوشیدن مایع
 پق پق کردن = جوشیدن
 پقه = pošša = حباب
 پقه زدن = حباب زدن آب و امثال
 آن درموقع جوشیدن
 پک = pok = اسم صوت برای کشیدن
 چپق و امثال آن
 پک زدن = غلاج زدن بچپق و امثال
 آن
 پکر = pekar = گنج و منگ -
 حواس پرت
 پک و پز = pako poz = قیافه و
 هیکل (درمورد تحقیر بکار میرود)
 پک و پوز = pakopûz = اطراف
 دهن
 پل = pal = مرزهای بین دو کردی
 زراعت
 پلخمون = pelaxmùn = فلاخن
 پلشت = pelast = کثیف و ناشسته
 پلکیدن = pelekidan = دور بر
 جایی بدون سروصدا حرکت کردن
 پلواری = pelvári = گوسفند
 پرورده - چاق و فربه - پرواری
 پلیته = pelita = فتیله چراغ

پره = perra = پرک چرخ و
 امثال آن
 پرواز = pervâz = چوبهای نازک
 که در سقف میان تیرها قرار میدهند
 پروانه = parvana = پروانه
 پره = para = پاره
 پرهیب = parhib = شبح سیاهی
 که ازدور دیده شود
 پرافت = pasoft = عقب افتاده -
 پس انداز
 پس پریروز = pasperirûz =
 روزماقبل پریروز
 پس پریشب = pasperišab =
 شب ما قبل پریشب
 پس پسکی = pas paseki = عقب
 عقب و از طرف پشت (راه رفتن)
 پس پیارسال = pas peyâr sâl =
 = سال قبل از پیارسال
 پست = post = پوست
 پس کلف = pos kolof = پوست
 کلفت
 پستخ = postax = پوست گوسفند
 و امثال آن که برای نشستن آماده شده
 پستک = pastak = جلیقه نم‌دین
 بی آستین که لوطی‌های شهر می پوشیدند
 پستون = pestûn = پستان
 پسختند = posxand = پرزخند
 نبسختند تمسخر آمیز - لبخند تلخ
 پس دادن = رد کردن امانت یا
 قرض
 پس گرفتن = گرفتن امانت یا

از پوشتی در آمدن = یاری کردن
(مثلاً میگوئید: از پوشتت در میام - یعنی
در مقابل مخالفان بنو کمک میکنم)

پوف - pûf = پف

پوف کردن = با دهن دمیدن

پول پله - pûlo pela = سرمایه

نقد

پیزی گشاد = کنایه از آدم تنبل

پیارسال - piyâr sâl = پیرار

سال

پیزر - pizor = نوعی از گاه ته

خرمن که برای انباشتن پالان بکار

میرود

پیزی - تو خالی و بظاهر قوی

پیس - pis = مرض مخصوصی که

در پوست بدن لکه های سفید ایجاد میکند

پیسته - pista = پسته

پیسوز - pisûz = چراغهای روغنی

قدیم

پیش - piš = جلو - نزد

پیش کردن = بستن در - تحریک

کردن کسی بدعوا

پیشت - pišt = اسم صوت برای

صدائی که گربه را میرانند

پیشنو - pištow = اسلحه کمری

پیشترا - pištarâ = سابق -

ایام قدیم

پیشکی - pišeki = از بیش -

قبلا

پیشکل - pišgal = فضله گوسفند

و غیره

پلوش - polûš = بوی سوختگی

پشم و مو

پنا باد - penâbâd = دهشاهی

پندی - pendi = بچه بدعمل ،

مجازاً در مورد بچه های ناپاک و شریر بکار

میرود

پندیل - pendil = گوساله نوزاد

پنگال - pengâl = پنجول

پنگال زدن = پنجول زدن

پنهوم - penhûm = پنهان

پنهوم پسنگله - pasgala

په‌ه‌م = در نهان و پوشیده از خلق

پوچ - pûc = بی مغز - بیهوده

پوک - pûk = تو خالی

پوده - pûda = پوک و پوسیده (در

مورد جوب بکار میرود) - تخمه

پوده کردن = فاسد شدن غذا در معده -

تخمه کردن

پور - pûr = پر - بسیار

پوررو = دریده و سمج و بی حیا

پوز - pûz = اطراف دهان

پوزه - pûza = دماغه

پوج مرده - pûjmorda = پژمرده

پوس کننده - puskenda -

بی پرده و آشکار (در مورد صحبت بکار

میرود)

پوشبند - pušband = آنچه از

دنبال برای کامل کردن چیزی آورده

شود

پوشت - pûšt = پشت

پوشتی - pûšti = کمک و یاری

یا الاغ و امثال آن

- پیشنی - **pisani** = پیشانی
 پینوم - **peyşûm** = پیام -
 پیله - **pila** - پیله کرم ابریشم -
 اسرار و سماجت
 پیله کردن = سماجت و اصرار -
 ورم و آماس زخم
 پیاله - **piyala** = پیاله
 پیمنه - **peymanâ** = پیمانہ
 پینه - **pina** = وصله
 پینه دوز = کسیکه وصله میکند
 پیه - **paya** = پایه
 پهریز - **pahriz** = پرهیز
 تا - **tâ** = خم، لنگه، مثل
 تا خوردن = خط برداشتن کاغذ یا پارچه
 دز اثر بهم پیچیدن
 تا کردن = پارچه را بطور منظم
 درهم پیچیدن
 تا - **tâ** = معدود برای شمارش:
 دو تا - سه تا ..
 تا - **tâ** = حرف اضافه: از حالا
 تا فردا
 تا - **tâ** = حرف شرط: تا کار
 نکنی مزد نمیدن
 تاس - **tâs** = کاسه مسی
 تاغ - **tâş** = بوته ایست که از
 ریشه و تنه آن دغال میسازند
 تافتون - **tâftûn** = نوعی نان
 گرده
 توبره - **tobra** = توبره
 تپز - **toppoz** = چوب کلفتی که

سر آن برآمده باشد

- تپ تپ - **tap tap** = اسم صوت
 برای کوبیدن چیزی
 تپل - **toppol** = چاق و کوتاله
 تپلی - **toppoli** = بچه چاق و
 کوتاله
 تپله - **tepala** = تپاله، گاو و
 نوع آن
 تجیر - **tejir** = چادر بزرگ -
 پرده ای که قسمتی از اطراف را از قسمت
 دیگر مجزا کند
 تخس - **toxs** = پخش
 تخس کردن = پخش کردن
 تخم و ترکه - **toxmoterka** =
 اولاد و احفاد - دودمان - نسل
 تخمه - **toxma** = تخم بوداده
 هندوانه و خربزه - فاسد شدن غذا در
 معده = تخمه
 تخمه کردن = دچار تخمه شدن
 تر - **tor** = ترا - بتو
 تر - **terr** = اسم صوت روانی
 مزاج
 بترتر افتادن - کنایه از روان شدن
 مزاج
 ترد - **tord** = لطیف و شکننده
 تره - **terra** = تره - گندنا
 ترق ترق - **lerag terag** =
 اسم صوت برای شکستن و ترکیدن
 چیزی از قبیل چوب
 تر قستی - **teraggesti** = ترقه
 کوچک که اطفال با آن بازی میکنند

تكون = tekûn - تکان
 تکون دادن = تکان دادن
 تکون خوردن = تکان خوردن
 تل - tal = تپه خاکی بزرگ
 تلپ - tolopp = اسم صوت افتادن
 چیزی در آب
 تلخ - talx = استخر - گودال
 آب
 تلخون - talxûn = ترخون
 تلخه - telxa = صفرا
 تلخه کردن = صفرا بجوش آمدن
 تلسکه - teleska = قسمتی از
 يك خوشه انگور که چند دانه بآن متصل
 است
 تلق - telag telag = اسم
 صوت برای صدای تکان خوردن چیزی
 در داخل چیز دیگر
 تلکه - teleka = بکلك چیزی از
 کسی گرفتن
 تلنگه - teleng = اسم صوت است
 تلنگه کسی در رفتن = کنایه از گوزیدن
 تلنگر - telengor = با انکشت
 بجائی زدن
 تلو تلو - telow telow =
 بی اراده بچپ و راست متمایل شدن
 تلو تلو خوردن = از مستی یا کسالت
 در اثنای راه رفتن بچپ و راست متمایل
 شدن
 تله - tela = تله
 تمبک - tombak = دمیگه -
 دهل

ترقه - torqa = طرّقه - مرغی
 است
 ترك - tark = شكاف : تراك
 ترك - terak = تراك
 تركه - terka = شاخه نازک
 تركیدن - terkidan = تركیدن
 تروش - torûs = تروش
 تریت - terit = تلیت
 تریشه - terisa = ریزه کوچک
 که از برش دم قیچی بدست آید
 تزه - taza = تازہ
 تشر - tešar = تغیر و فریاد
 تشرزدن = فریاد زدن سرکسی
 تغلی - togoli = بره ماده دو
 ساله
 تف - taf = برشته
 تف خوردن = برشته شدن
 تف دادن = برشته کردن
 تفله - tefala = تفاله
 توق - tag tag = اسم صوت
 کوبیدن در یا چیزی شبیه آن
 تقاس - tegûs = انتقام
 تقلا - tegallá = تلاش و
 کوشش
 تکوتو - takotow = قدرت و
 نفوذ
 تک و توکسی و رداشتن = قدرت
 داشتن
 از تک و تو افتادن = از قدرت افتادن
 تک و توك - takkotûk = بندرت
 و یکی یکی

توله - tûla - هله - بچه سگ
 وگرگ و امثال آن
 توله دادن = هله دادن
 تون - tûn - خن حمام
 تونه - tevana - جوالدوز
 توون - tovûu - تاوان
 توه - tava - تابه
 تته تغاری - tah tegâri - بچه ای
 که در سر پیری متولد شود و آخرین
 بچه باشد
 تیار - tiyâr - درست
 تیار کردن = درست کردن
 تیچه - teyca - جوال و کیسه
 بزرگ که لنگه بار را تشکیل دهد
 تیر - tir - راست
 تیر کردن - تحریک کردن
 تیر کمون - terkemûn - تیر
 و کمان
 تیکه - tikka - تکه
 تیل - til - نوعی خربزه شبیه
 بگرمک
 جار - jâr - چلچراغ - منادی
 کردن
 جارچی = کسیکه جار میزد
 جال و جنجال - jâlojenjâl -
 هیاهو و سر و صدا
 جخ - jax - تازه ، هنوز
 جخت - jaxt - درست ، کاملاً
 جدول - zazval - جدول
 جر - jer - پاره
 جر خوردن = پاره شدن

تمبیدن - tombidan = فروریختن
 بنا و امثال آن
 تمر گیدن - temergidan =
 نشستن (در مورد تحقیر بکار میرود)
 تمون - tommûn = تمبان
 تنبی - tenebi = اطاق بزرگ
 تنر - tonor = تنور
 تنره - tonora = تنوره، دودکش
 تنسگل - tenesgol = نوعی آلو
 که از پیوند زرد آلو و گوجه بدست
 میآید و مخصوص خراسان است
 تنفل - tengal = بار کردن
 جاخوش کرده (در مورد مهمان)
 تنفل شدن - در خانه کسی فرود آمدن
 و جاخوش کردن
 تنک - tonok = انداخته و
 پهن شده
 تنک کردن = پهن کردن پارچه و
 امثال آن
 تنگلی - tongoli = تنگ کوچک
 - کوزه گردن باریک و دهن تنگ
 تو - tû = اندرون و داخل
 تو - tow = تاب - توانائی
 تو کسی ورداشتن = توانا بودن،
 قدرت داشتن
 توتو - tu tu = مرغ خانگی
 (بزرگان اطفال)
 توشله - tusla = گوی کوچکی
 که اطفال با آن بازی میکنند و در
 تهران «تبله» میگویند
 تول - toval = تاول

جر - jer = پاره
 جر خوردن = پاره شدن
 جر دادن = پاره کردن
 جرینگ - jering = اسم صوت
 افتادن فلز و نوع آن
 جغه - jegna = شانه سر
 جفت - joft = همزاد بچه
 - مقابل طاق - با دوپا جستن
 جفت انداختن = با دوپا لگدزدن
 اسب و الاغ
 جفتک - joftak = با دوپا جستن
 جفتک انداختن = لگد انداختن
 اسب و الاغ با دوپا
 جفتک زدن = با دوپا جستن
 جف زدن - jofzedan = با دوپا جستن
 جف کردن - jofkerdan = بستن
 در - محکم کردن در چیزی
 جفلی - jegeli = کوچک و ریز
 (در مورد اطفال بکار میرود)
 جقه - jessa = تاج
 جل - jol = پارچه کهنه - پارچه ای
 که روی پالان الاغ و اسب میکشند
 جل هر کره = پارچه ای که روی
 دیزی سنگی برای دم کشیدن آبگوشت
 میگذارند
 جلت - jollat = آدم ناقلا و
 متقلب - کسیکه در بدجنسی بی نظیر
 است
 جل جل - jol jol = حرکت خفیف

جل جل کردن = آهسته تکان
 خوردن
 جلیدن - jollidan = آهسته
 تکان خوردن
 جلد - jalde = فوری، بشتاب
 جلمبر - jolombor = کسیکه
 سر و وضعش نامرتب و مندرس و کثیف
 است
 جلو - jelow = پیش
 جلوزق - jolvezag = خزه
 جغ - jeg = فریاد نازک - جیغ
 جغجغه = بازیچه ایست که صدائی
 از آن برمیآید
 جنتلنوز - jentelgûz = سبک عقل،
 خودخواه و جلف
 جندک - jendak = پولی کوچک
 از مس بود که یکهشتم یکشاهی ارزش
 داشت
 جنگ - jong = دفترچه ای که
 در آن شعر نویسند
 جنگه - jonga = گاو جوان
 جوارى - jevâri = ذرت
 جوب - jub = جوی آب
 جوبه - کانالهایی که مو در آن کاشته
 شده
 جور - jûr = جور - نوع - شبه
 جوز - jowz = گردگان
 جوش - jûs = تمام معانی معمول،
 غصه
 جوش زدن = غصه خوردن
 جونه - jevana = جوانه ذرخت

جل جل کردن = آهسته تکان
 خوردن
 جلیدن - jollidan = آهسته
 تکان خوردن
 جلد - jalde = فوری، بشتاب
 جلمبر - jolombor = کسیکه
 سر و وضعش نامرتب و مندرس و کثیف
 است
 جلو - jelow = پیش
 جلوزق - jolvezag = خزه
 جغ - jeg = فریاد نازک - جیغ
 جغجغه = بازیچه ایست که صدائی
 از آن برمیآید
 جنتلنوز - jentelgûz = سبک عقل،
 خودخواه و جلف
 جندک - jendak = پولی کوچک
 از مس بود که یکهشتم یکشاهی ارزش
 داشت
 جنگ - jong = دفترچه ای که
 در آن شعر نویسند
 جنگه - jonga = گاو جوان
 جوارى - jevâri = ذرت
 جوب - jub = جوی آب
 جوبه - کانالهایی که مو در آن کاشته
 شده
 جور - jûr = جور - نوع - شبه
 جوز - jowz = گردگان
 جوش - jûs = تمام معانی معمول،
 غصه
 جوش زدن = غصه خوردن
 جونه - jevana = جوانه ذرخت

چاپیدن - cãpidan = غارت
کردن
چاخان - cãxàn = تملق -
چاپلوسی
چاخانچی = متملق و چاپلوس
چاخماق - cãxmâg = چخماق
چاخو - cãxû = کسیکه چاه
مستراح خالی میکند
چادر دلاغ - cãdordolâg =
چادر چاقچور (رک: دلاغ)
چار - cãr = چهار
چارده = چهارده
چارحوض - cãrhowz =
استخریکه در حمام برای شنا ساخته
میشد
چاروق - cãroq = چاروق
چارقد - cãrâd = روسری
چاروادار - cãrvôdâr =
الاغدار - خرکچی - قاطرچی
چاشنه خورد - cãsnaxord =
کسیکه از جائی نفعی عائد او شده و
منتظر تکرار آنست
چاق - cãg = سالم - درست -
گنده - وقوی
چاق کردن = درست کردن (بیشتر
در مورد دخانیات)
چاقلمبه - cãglomba = چاق و
گوشت آلود
چپ - copp = سکوت
چپ کردن = سکوت کردن
چپر - capar = خانه چه که از

و بوته
جوون - jevûn = جوان
جی جی - jizi = پستان (بزبان
اطفال)
جیر جیر - jirjir = اسم صوت
صدای گنجشک و جوجه و امثال آن
جیر جیرک - jirjirak = حشره ایست
بالدار که در مزارع صدا میکند
جیر دادن = جرزدن، از زیر قراری
در رفتن
جیز جیز - jizjiz = اسم صوت
برشته شدن گوشت و دنبه و امثال آن
جیز - jizz = سوز، آتش (بزبان
اطفال)
جیز زدن = التماس کردن
جیزه - jizza = التماس
جیز و پیز - jizzopiz = عجز و
لابه
جیز اندن - jizzondan =
سوزاندن و جیزیرا برخ کسی کشیدن
جیز کی - jizzeki = سوزاندن
جیز کی دادن = سوزاندن و جیزیرا
برخ کسی کشیدن
جیز غله - jizgala = ریزه دنبه
سرخ شده
جیز غلی - jizgeli = بچه زرننگ
و شیطان
جیک جیک - jikjik = اسم صوت
صدای گنجشک
جیک و پوک - jikkopuk = دو
حالت از بازی قاب - ته توی کار

چنگ زرد - قناری - نوعی گنجشک
 زرد که در مزارع دیده میشود
 چغل - cegal = زبر و سخت
 چغلی - cogoli = از کسی پیش
 بزرگتر سعایت و شکایت کردن
 چغلی دادن = شکایت کردن
 چغت - ceft = محکم و روی هم
 افتاده
 چغت - caft = چوب بست برای
 مو و امثال آن
 چکه - caka = مسخره
 چکی - caki = همه و یکجا
 چل - col = آلت رجولیت
 چلاس - celàs = گرسنه چشم -
 حریص
 چلاق - colàg = کسمیکه دستش
 فلج است
 چلچلی - celceli = دارای خال
 سیاه و سفید (بیشتر در مرغ استعمال
 میشود)
 چلویدن - celowidan = قاپیدن
 چیزی از دست کسی
 چمباتمه - combâtma =
 بر سر دو زانو نشستن و دست را دور
 زانو انداختن
 چمبه - comba = شفت - چوب
 کلفت
 چنبر خیال - cenbarxiyâr =
 نوعی خیار که بلند و چنبری است
 چن - can = چند (در مورد اتصال:

سرشاخ در بستانها میسازند
 چپو - cepow = چپاول - غارت
 چپون - coppûn = شبان
 چپه - ceppa = وارو - سرازیر
 چپکی - ceppeki = بطور
 سرازیر
 چخ - cex = اسم صوت راندن
 سگ
 چخت - coxt = سقف اطاق از
 داخل
 چر - cer = چرا ؟
 چرت - cort = پینکی
 چرت زدن = پینکی زدن
 چرت و پرت - certopert = سخن
 یاوه و حرف بیهوده
 چرخیدن - cerxidan = چرخیدن
 چروک - corok = چروک
 چرند و پرند - cerandoperand
 = حرف بیهوده و یاوه
 چرند و چار - cerandocâr =
 جر و بحث
 چرنه - corna = لوله آفتابه و
 قوری و نوع آن
 چره - cara = چاره
 چسب - casbe = بچابکی ،
 بفوری
 چخ چغ - cagcag = صحبت و
 تفریح
 چخ چغ کردن - به تفریح و نشاط
 صحبت کردن و وقت گذراندن
 چنگ - cogok = گنجشک

چنتا - چن روز) = xepeli - خپلی = کوتاله و
 تنبل
 خده = xada - چوب باریک
 و بلند
 خرپا = xarpā - پایه‌هایی که
 پشت دیوار برای استحکام و حفظ آن کار
 میگذارند
 خرپوشته = xarpústa -
 خرپشته
 خرت و پرت = xertopert -
 اسباب خرد و ریزخانه و دکان
 خرچه = xerca - برآمدگی
 زیر گلو
 خرخره = xerxera - قصبه‌الریه
 - برآمدگی زیر گلو
 خرخسک = xarxasak - بوته‌ای
 خاردار که مصرف دوائی دارد
 خردو = xordù - کوچک خرد
 خرکار = xarkār - خربنده
 خرنند = xerand - کنگره -
 محجر لب ایوان
 خرنه = xorna - خرنا - خرخر
 بلند در خواب
 خروج = xorūj - آتش نرم، خلوط
 بخاکستر
 خزخزی = xezxezi - سرسره
 خزیدن = xezidan - خزیدن
 خس خس = xes xes - اسم
 صوت صدای سینه تنگ
 خسر = xosor - پدرزن یا
 شوهر

چنگالی = cengali - خوراکی
 که از روغن داغ شده و شکر تهیه کرده
 نان در آن میریزند
 چنه = cana - چانه
 چنه زدن = دبه کردن - چانه زدن
 در معامله
 چوبخط = cùbxat - چوبیکه
 بروی آن برای نگاهداری حساب جنسی
 خط میزنند
 چوخط = cùxat - کاغذی تا شده
 و باریک که با آن اطفال موقع خواندن
 حروف را نشان میدهند
 چوخه = cùxa - نوعی شال پشمی
 که از آن کت فراخ دوخته باشند
 چوری = cùri - النگو
 چیکیدن = cikkidan - چکیدن
 چیکه = cikka - چکه - قطره
 حق حق = hoghog - اسم صوت
 گریه بلند
 حقنه = hogna - حالی کردن بزوز
 حقنه کردن = مطلبی را بزوز
 بکسی حالی کردن
 حقه = hogga - حيله گر و
 کلک باز
 حلیله = halila - فرنی
 خاش = xâš - خراش
 خاش انداختن = نوعی قرعه انداختن
 اطفال در موقع بازی برای تعیین شخص
 مورد نظر
 خب = xob - خوب

شده) **xoš** = مادرشوهر یا زن
xošâr = خشار
xošardadan = فشاردادن
xexxex = خش خش - اسم صوت
صدای علف و چوب خشک و امثال آن
xaf = خف - کمین در گودال یا
روی زمین
خف کردن = کمین کردن
xefiti = خفتی - گردن بندیکه
بگلو میچسبد
xefaxûn = خفه خون - خفقان
xakendâz = خاکنداز - خاک
انداز
xagina = خاگینه
xol = خل - کم عقل
خل خلی = کم عقلی
xelt = خلت - تفاله - درد
xelasa = خلشه - ریزهای
کوچک چوب
xala = خله - خاله
xalalusga = خله سوسکه -
سوسک بزرگ
xenjir = خنجیر - بوی سوخته و
ذغال شده نان و گوشت و امثال آن
xenda = خنده
xendidan = خندیدن
xenessopenes = خنس و پنس -
فلاکت و بیچیزی، گرفتاری و
بدبختی (میگویند «فلانی بخنس و پنس
افتاده» یعنی کار او خراب و تهی دست
شده)
xana = خانه
xaja = خواجه - کسیکه
تخم او را کشیده اند یا فاقد مردی
است
xorand = خوردن - لایق و
سزاوار - باندازه
xit = خیت - خجل و شرمسار
xiz = خیز - جست
خیز برداشتن = جستن
xiza = خیزه - کشوپشت در حیاط
که بوسیله آن در را می بندند (کلون)
xik = خیک - مشک بزرگ - کنایه
از آدم شکم گنده
xil = خیل - آب بینی
xaya = خیه - خایه
dâd = داد - فریاد
dâdâs = داداش - برادر
dâdu = دادو - بچه شیرخوار
dâronedâr = دار و ندار
هستی و تمام وسائل زندگی
dâs = داش - مخفف «داداش»
(در مورد خطاب بکار میرود)
dâs = داش - کوره آهک پزی
dâg = داغ - بسیار گرم - نشانی
که از فلز داغ شده بر بدن حیوانات
میزند - سوزشی که از مرگ عزیزی
بر دل وارد شود
داغ دیده = کسیکه عزیز خود را
از دست داده
dâgun = داغون - پراکنده -

خش - **xoš** = مادرشوهر یا زن
xošâr = خشار
xošardadan = فشاردادن
xexxex = خش خش - اسم صوت
صدای علف و چوب خشک و امثال آن
xaf = خف - کمین در گودال یا
روی زمین
خف کردن = کمین کردن
xefiti = خفتی - گردن بندیکه
بگلو میچسبد
xefaxûn = خفه خون - خفقان
xakendâz = خاکنداز - خاک
انداز
xagina = خاگینه
xol = خل - کم عقل
خل خلی = کم عقلی
xelt = خلت - تفاله - درد
xelasa = خلشه - ریزهای
کوچک چوب
xala = خله - خاله
xalalusga = خله سوسکه -
سوسک بزرگ
xenjir = خنجیر - بوی سوخته و
ذغال شده نان و گوشت و امثال آن
xenda = خنده
xendidan = خندیدن
xenessopenes = خنس و پنس -
فلاکت و بیچیزی، گرفتاری و
بدبختی (میگویند «فلانی بخنس و پنس
افتاده» یعنی کار او خراب و تهی دست
شده)
xana = خانه
xaja = خواجه - کسیکه
تخم او را کشیده اند یا فاقد مردی
است
xorand = خوردن - لایق و
سزاوار - باندازه
xit = خیت - خجل و شرمسار
xiz = خیز - جست
خیز برداشتن = جستن
xiza = خیزه - کشوپشت در حیاط
که بوسیله آن در را می بندند (کلون)
xik = خیک - مشک بزرگ - کنایه
از آدم شکم گنده
xil = خیل - آب بینی
xaya = خیه - خایه
dâd = داد - فریاد
dâdâs = داداش - برادر
dâdu = دادو - بچه شیرخوار
dâronedâr = دار و ندار
هستی و تمام وسائل زندگی
dâs = داش - مخفف «داداش»
(در مورد خطاب بکار میرود)
dâs = داش - کوره آهک پزی
dâg = داغ - بسیار گرم - نشانی
که از فلز داغ شده بر بدن حیوانات
میزند - سوزشی که از مرگ عزیزی
بر دل وارد شود
داغ دیده = کسیکه عزیز خود را
از دست داده
dâgun = داغون - پراکنده -

پولیکه اول صبح بدست کاسپ برسد
 دسمال - **desmâl** = دستمال
 دفتین - **deftin** = تخته‌ای که در
 دستگاه بافندگی پودهای پارچه را
 بهم فشار میدهد

دلاخ - **dolâx** = چاقچور
 دکل - **dakal** = بدھیکل و
 بدقواره (در مورد آدم)

دکون - **dokkùn** = دکان

دگه - **dega** = دیگر

دل - **dol** = دلو

دلچه = ظرفی دسته دار که
 با آن آب بر میدارند

دلچسب - **delcasb** = دلربا و
 مطلوب

دل دل کردن - **deldelkerdan**

تردد و دودلی بخرج دادن

دل شوره - **delšûra** = دل
 بهم خوددند

دل گرده - **delgorda** = دل
 و جرئت - شهامت و شجاعت

دلمه - **delama** = شیری که هم
 برابر آب با آن بیفزایند و مایهٔ پنیر
 زنند

دلمه شدن = بریده شدن شیر

دلنگون - **delangùn** = آویزان

دلواپس - **delvâpas** = نگران
 و مضطرب

دلوک - **delvok** = پارچه‌ای
 گرد که دور آن لیفه دارد و در آن بند
 می‌بندازند و موقع شکستن قند زیر آن

ازهم پاشیده

دالون - **dâlùn** = دالان

دای - **dây** = چینۀ دیوار (از
 گل)

دائی - **dâyi** = خالو

دردنه - **dordana** = عزیز و
 یکدانه

دراغ - **derâx** = پنیر خیمکی

درغ - **doroğ** = دروغ

درق - **darğ** = اسم صوت «سیلی»
 و امثال

درمنه - **dermana** = بوته‌ای
 گیاهی که برای سوخت بکار میرود

درمنه ترکی - **dermanatorki**
 = گیاهی شبیه بدرمنه که برای اسهال

و درد دل بکار میرود

درنه - **dorna** = شال تابیده که
 اطفال دریک نوع بازی با آن یکدیگر
 را میزنند

دروش - **derowş** = درفش

دزدکی - **dozdeki** = پنهانی و
 بدون اطلاع کسی

دس بدهن - **dasbedahan** =
 کسیکه محتاج روزمره است

دس بکار - **dasbekâr** = مشغول
 بکار

دستک - **destak** = دفترچه
 حساب

دستون - **dastùn** = صندوقخانه
 کوچک

دسلاف - **deslâf** = دشت -

دنده - **denda** = دنده
 دانستن - **danestan** = دانستن
 دنگ - **dong** = سهم
 دنگی - سرشکن شده نسبت بسهم
 دنگ - **dang** = آلت برنج
 کوبی
 دنگ کسی گل کردن = کنایه از
 بی موقع بفرکاری افتادن
 دنگ دنگ - **dang dang** =
 اسم صوت برای صدای زنگ بزرگ
 دنه - **dana** = دانه
 دو - **dow** = نوبت - داو (در بازی)
 دودوک - **dowdovak** -
 سه پایه ای که دارای چرخ است و از
 چوب میسازند تا اطفال دست خود را
 بآن گرفته راه رفتن بیاموزند
 دوشنبه - **dùšna** = دیشب
 دوقلو - **dogolù** - توامان
 دوقلی = هریک از دو توامان
 دولا - **dullá** = پشت خم - دولا
 دولادولا = بطور پشت خم
 دولخ - **dùllax** - گرد و غبار
 دولخ کردن = گرد و غبار راه
 انداختن - کنایه از جنجال و هیاهو
 کردن
 دو هچه - **duhacca** = چوببیکه
 سر آن دو شاخه باشد
 دیره - **deyra** = دایره - دف
 دیره زنگی = دایره زنگی
 دیزه - **deyza** - خاله

پهن میکنند و خرده قند در آن جمع
 میشود
 دله - **dela** = شکمو - هرزه
 دم - **dam** = جلو - لب - نفخ
 دم کردن = نفخ کردن - بدم
 گذاشتن
 دمبلغزه - **dombolgeza** =
 دمب کوچکی که در منتهای دبه دنبه گوسفند
 واقع شده و بسیار لذیذ است
 دمبلی - **domboli** = کوتاه دم
 (در مورد مرغ)
 دمرو - **domorù** = برو افتاده
 دمخ - **dema8** = سر خورده
 و دماغ سوخته
 دنبک - **debang** = احمق
 و ابله
 دموز - **damvaz** = پاروی دهن
 فراخ
 دنج - **denj** = خلا بطبع و خلوت
 (در مورد جا بکار میرود)
 دنجه - **denja** = جوش کوچک
 بر جلد بدن
 دندون - **dendùn** = دندان
 دندون قرچه - صدای سائیدن شدن
 دندانها بیکدیگر
 دندون قرچه رفتن = اظهار
 خشم و تهدید بوسیله اشاره
 دندون گرد = طمع کار
 دندون گردی = طمع گردی

زنان برو میآویختند
 - روگیر، ناچار شده بکاری باوجود
 بی میلی
 رو بندشدن - ناچار شدن بکاری ،
 روگیرشدن
 رودرواسی - rudarvâsi =
 رودر بایستی
 روده دراز - rûdaderâz = کنایه
 از آدم پرحرف
 روده درازی = پرحرفی
 رون - rûn = ران
 روون - revûn = روان
 روند - revand = ترتیب ،
 نظم
 روانه - revana - روانه
 ریجه - rija - بندیکه روی آن
 لباس خشک کنند
 ریز - riz - خیلی کوچک - اثر
 و نشان «ایز»
 ریزگم کردن = ایزگم کردن
 ریغ - riğ = غایط نبسته
 ریغو - کنایه از آدم نالایق و مردنی
 ز - z - برای وقایه میان « ب »
 اضافه و ضمایر قرار میگیرد : بزت- بزتا
 - بزش - بزشا - بزم - بزما
 زاغ - zâg = زاج - پرنده
 معروف
 زاری زرمه - zârizerma =
 عجز و لایه
 زبر - zebr = ناصاف-خشن
 زبون - zebûn = زبان

دیفال - difâl = دیوار
 دیق - diğ = دق
 دیگجه - digca = کته ای که از شیر
 وشکر و برنج میسازند
 دیلاغ - deylâğ = قد بلند و
 باریک (در مورد انسان بکار میرود)
 دیونه - divana = دیوانه
 دیوون - divûn = دیوان - دولت
 - مامور مالیه
 راه - râ = راه
 باکسی « را آمدن » کنایه از کنار
 آمدن و موافقت نشان دادن
 راس - râs = راست
 راج - raj = ردیف
 رخت - rext = ریخت و قیافه
 رختن - rextan = ریختن
 رزینہ - razina = راه پله
 رسد - resad = سهم و قسمت
 رسمون - resmûn = رسمان
 رشنند - resşand = ریشخند
 رشک - resk = تخم شپش
 رشنئی - roşnayı = روشنائی
 رف - raf = طاقچه بالائین
 رفتن - reftan = رفتن
 رك - rok = صاف و پوستکنده
 (درسخن) - آدم راست و یکدنده
 رمك - ramok = حیوان رمنده
 روا - revâ = روا
 روال - revâl = رویه، قاعده
 روبند - rûband = پارچه سفید
 درازی که جای دو چشم آن تور بوده و

زله رفتن = خسته و درمانده شدن
 زلم زینبو - zelumzimbow
 = تجملات و تزیینات که بخیوانی
 آویخته شده
 زلو - zelú = زیلو
 زلو - zolù = زالو
 زمبه - zemba = ظرفی از
 چوب که در طرفین آن چهار دسته قرار
 دارد و با آن خاک و غیره حمل میکنند
 زمبیل - zembil = سبده دسته دار
 بزرگ حصیری
 زمخت - zomoxi = زبر - خش
 طعم مخصوصی که دهن را جمع میکند
 زنج - zenj = صمغ درخت
 زنجره - zenjera = جیرجیرک
 زنجیره - zenjira = حاشیه
 (در لباس)
 زنکه - zeneka = زن (در مورد
 تحقیر و تنکیر بکار میرود)
 زنگله - zengola = زنگوله =
 زنگ کوچک
 زنگیچه - zengica = آرنج ،
 مفصل بین دست و بازو
 زوله - zevala = چگونه شده
 خمیر برای نان
 زهراب - zahrâb = بول ،
 پیشاب
 زیمون - zayemùn = زایمان
 زینه - zina = پله
 زئیدن - zayidan = زائیدن
 سابات - sâbât = دالان فراخ

زدن - zedan = زدن
 زبله - zebala = زباله -
 خاکروبه و کثافت
 زردک - zerdak = هویج
 زرت - zert = اسم صوت برای
 باد صدا دار
 زر زر - zer zer = نالشی و
 بهانه گیری (در مورد اظهار تنفر بکار
 میرود)
 زرزر کردن = نالیدن و بهانه
 گرفتن
 زرنا - zornâ = سرنا
 زرونه - zervana = ویار زن
 آبتن
 زرینه - zeryana = زاری و
 التماس
 زرینه زدن = زاری کردن
 زغره - zegara = خال بر آمده
 از گوشت در پوست بدن - نوعی آرزن
 زغنبدو - zegnebûd = کلمه ایست
 مترادف « کوفت، مرگ، درد بیدرمون»
 و امثال اینها که در مورد دشنام بکار
 میرود
 زفت - zeft = نوعی قیر
 زکی - zeki = کلمه ایست که در
 مورد تمسخر از رفتار یا گفتار کسی
 بکار میرود
 زلز - zol zol = خیره خیره
 (در مورد نگاه بکار میرود)
 زلفی - zolfi = زفرین در
 زله - zella = خسته و مانده

وسرپوشیده

ساییدن - sâbidan = سائبیدن
 ساج - sâj = تاوه
 ساج - sâc = طره مو
 ساربون - sârebùn = ساربان
 ساروق - sâroç = بنجه ساروق
 ساغری - sâgeri = نوعی کفش
 زنانه بی پاشنه که دارای پوزه تیز و کمر
 باریک است = چموش

سبد - sebad = سبد ترکه ای
 سبد کسه - sebadkasa = سبد
 بزرگ که از ترکه بافته میشود
 سبزنا - sebzênâ = سبزه نیکه
 برای شکون در ایام عید از گندم و سایر
 حبوبات در ظرفی بعمل میآورند
 سبوس - sobùs = نخاله گندم -
 پوست گندم

سبیس - sebis = ینجه، اسپست
 سپرز - seporz = طحال، اسپرز
 سپستون - sepestun = دانه های
 سیاه رنگ بشکل سرپستان که در مورد
 سرماخوردگی بکار میبرند = سپستان
 سپلشت - sepelast = بد آوردن -
 نیامد کار - بدبختی

سجاف - sejâf = پارچه ای که
 در لبه درز مانند نوار یا قیطان بکار
 برند

سختن - soxtan = سوختن
 سدره - sedra = کمر چین -

نیم تنه

سراغ - serâç = سراغ

سرخر - sarxar = کنایه از آدم
 مزاحم و نخوانده
 سرخه - sorxa = اسب سرخ
 رنگ
 سرشاخ - saršâx = گلاویز
 سرشاخ رفتن = گلاویز شدن
 سرند - serand = غلیبر بزرگ
 که گندم را با آن تمیز میکنند
 سرون - sorûn = سرین ،
 کفل
 سفد - sefd = محکم، سخت - غلیظ
 (درمایعات)
 سفیدال - sefidâl = سفیدار
 سق - saç = قسمت بالای دهن از
 داخل
 سقلمه - soçolma = با آرنج
 به پهلوی کسی زدن
 سه کنج - se konj = گوشه
 سکنگور - sekanğûr = گیاهی
 است دوائی
 سگرمه - segerma = چین
 پیشانی
 سگرمه انداختن = چین به پیشانی
 انداختن
 سلاخ - solâx = سوراخ
 سلاخ سمبه = سوراخ سمبه
 سلفه - solfa = سرفه
 سلندر - selandar = سرگردان
 وی سامان
 سلی - selli = سیلی
 سله - sella = سله

شخ - §ax = راست
 شخ کردن = راست کردن
 شخته - §axta = نوعی خربزه
 که بسیار شیرین و ترد است
 شخه - §axa = شاخه
 شره - §erra = دنباله و ریشه
 شال و نوع آن که آویزان باشد
 شره کردن - §orakerdan =
 جریان یافتن آب در شیب تند
 شرشر - §or§or = اسم صوت برای
 ریزش آب
 شرشره - آبشار
 شرنی - §erni = شیرینی
 شرور - §errover = حرف
 بیهوده و لاطائل
 شنائی - §e§â,i = نوعی انگور
 شفت - §aft = چوبدستی کلفت
 شگررد - §agerd = شاگرد
 شگرد - §egerd = شاه کار - تخصص
 و مهارت
 شل - §al = لنگ
 شل - §ol = آبکی، سست
 شلار - §elâr = خودنمایی، باناز
 و تبختر حرکت کردن
 شلار دادن = خودنمایی کردن، با
 خود آرائی برای افتادن - بخیه درشت
 بر پارچه زدن
 شلپ - §olopp = اسم صوت
 افتادن چیزی در آب
 شلپ شلپ = اسم صوت دست و پا

سلیمه - §elita = زن هتاک و
 دریده (قس: سلیمه)
 سمبسو - §ombesow = معطل
 کردن و اتلاف وقت
 سمب سودادن = طولانی کردن کاری
 بمنظور اتلاف وقت
 سمبل - §embal = از سر باز کردن
 سمبل کردن - سرسری گرفتن و
 انجام دادن کاری با عجله و عدم دقت
 سمبه - §omba = سوراخ -
 سنبه
 سندون - §endûn = سندان
 سنده - §enda = فضله انسان
 سورمه - §urma = سرمه
 سوسو - §usu = سوتک
 سیبچه - §ibca = کالک
 سیخ زدن - §ixzedan = کسیرا
 بکاری تحریک کردن - دائماً گوشزد
 کردن
 سیخکی - §ixeki = راست -
 قائم
 سیم - §im = ورم و آماس محل
 زخم
 سیم کردن = آماس کردن زخم
 سینو - §inow = شنا
 سیوا - §ivâ = جدا
 سیه - §aya = سایه
 شانره - §âterra = گیاهی است
 تلخ که مصرف دوائی دارد
 شتلی - §eteli = شتل - پولیکه
 بمنوان دستخوش از برنده قمار میگیرند

شولی - šûli = کاچی
 شیرجه - sirjeh = جست بلند
 شیرجه رفتن = جست بلندزدن
 شیر کردن - širkerdan =
 تحریک کردن و دلدادن بکسی برای
 حمله بدیگری
 شیشپر - zišpar = چوبیکه سر آن
 آهن شش‌پره میگذاشتند و در مورد
 جنگ و زد و خورد بکار میبردند
 شيله - šila = حيله، كلك
 شيله پيله - حيله و كلك
 شیوه باز - šivabâz = كلك باز -
 حقه باز
 صندوقخانه - sondoxana =
 بستوی اطاق - صندوقخانه
 عرس - aros = عروس
 عگه - akka = آدم موزی و آب
 زیرگاه
 علاقه بند - alâgaband =
 کسیکه از نخ و ابریشم انواع تابیده
 و نوار میسازد
 علتیزك - altizak = عروتیز
 علتیزك زدن = عروتیز زدن
 علتك - ellatok = کسیکه دائماً
 مریض است
 علف خرس - alafxers = گیاهی
 خودرو و بی مصرف - کنایه از آدم
 بی تربیت و بی مصرف

زدن در آب
 شلتاق - šeltâš = هوچی گری -
 داد و فریاد
 شلتاق کردن - هوچی گری کردن -
 جنجال راه انداختن
 شلخته - šelaxta = هرزه و
 ولگرد و نامرتب (در مورد زن)
 شلغ - šolosh = شلوغ
 شلم شوروا - šelamsurvâ =
 شلوغ و درهم
 شننگ - šeleng = قدم بلند توام
 با نوعی جست
 شننگ و تخته زدن - بی مقصد بهر
 طرف جست و خیز کردن
 شله قلمکار - šolagelamkâr =
 شله ای که از انواع حبوبات با گوشت
 تهیه میشود
 شله - šelha = چربیهای بی رمق
 و پوست مانند که در گوشت موجود است
 و در تبریز «شلپیک» میگویند
 شلیته - šelita = پارچه ای پر چین
 و کوتاه که زنان بدور کمر میآویختند
 شندرغاز - šendersâz = پول
 بسیار کم و ناچیز
 شنگل - šangol = شنکول و
 سرخوش
 شنکیدن - šengidan = بهوس
 و نشاط افتادن دل
 شنه - šana = شانه
 شنه سر - šanasar = همد
 شوره - šûra = رشك

غیه زدن = جیق کشیدن
 فغ فغ - **fexfex** = اسم صوت
 برای نفس کشیدن ناهموار و صدادار
 فرز - **ferz** = چاپک
 فرز - **ferze** = بچابکی -
 بقوریت
 فریره - **ferfera** = بازیچه ایست
 از کاغذ که برس چوب تعبیه میکنند و
 بواسطه باد میچرخد
 فس فس - **fesfes** = اسم صوت برای
 خروج باد
 فسقلی - **fesgeli** = کوچک و
 بی مصرف (در مورد اطفال بکار میرود)
 فسقی - **fesgi** = کثیف و بی عرضه
 (در مورد شخص)
 فس فش - **fesfes** = اسم صوت
 صدای مار
 فعله - **fa,ala** = عمله - کارگر
 فعلگی = عملگی
 فقیی - **foŋga,i** = مربائی که از
 انگور درست کنند و طعمی میخوش دارد
 (احتمال میرود «فقائی» که فردوسی در
 حمام خورده است از این نوع بوده!)
 فلک - **felak** = چوبیکه بندی
 در آن تعبیه شده و پای اشخاص را در
 آن می بستند و کتک میزدند
 فلون - **folun** = فلان
 فله - **fela** = شیراول گوسفند و
 گاو بعد از زائیدن
 فند - **fand** = نیرنگ - حقه
 فیس - **fis** = افاده و تکبر -

علی لمبک - **alilombak** =
 رجوع شود به «الاکتک»
 عنکبوت - **ankebût** = عنکبوت
 غاز - **gâz** = یکشانزدهم یکشاهی
 که در قدیم معمول بود
 غجه - **goja** = مغبون
 غر - **gor** = کسیکه خایه اش ورم
 کرده - ظرفی که ناهموار شده
 غزبنه - **gorbaga** = غورباغه
 غرس - **gors** = محکم
 غرغر - **gorgor** = غرولند
 غرغر کردن = غرولند زدن
 غرغره - **garğara** = آب در گلو
 گردانیدن
 گرم گرم - **goromgorom** =
 اسم صوت برای صدای رعد و امثال
 آن
 گرمبه - **goromba** = صدای
 مهیب
 غزلغرت - **gezelğort** = کلمه ایست
 که در مورد پرخاش و امر بسکوت ادا
 میشود
 غوغغ - **geğgeğ** = اسم صوت صدای
 باز شدن در و کفش پای عرق کرده
 یا تر
 غومه - **gozma** = دانه شده
 انگور در ظرف
 غنده - **gonda** = گلوله شده
 پنبه
 غیه - **geyya** = فریاد و جیق
 عده ای

صدای مرغ
 قرت - ɣort = جرعه، فرو بردن
 چیزی در گلو
 قرت دادن = فرو بردن
 قرتی - ɣerti = بچه بدکار
 قرچ قرچ - ɣerec ɣerec =
 اسم صوت صدای بهم خوردن دندانها
 قرشمال - ɣereɣmàl = کولی
 قرقشم - ɣorɣosom = طبقه
 نازک یخ روی آب - رویه نازک در شیر
 وامثال آن
 قرقشم بستن = رویه بستن
 قرقی - ɣerɣi = مرغی است شکاری
 قرم دنگ - ɣoromɣang =
 آدم پفیوز
 قزلچه - ɣezelca = سرخک
 قلبه سنگ - ɣolbasang =
 قلماسنگ
 قلم - ɣolopp = جرعه
 قلم قلم - ɣolopɣolop =
 اسم صوت برای جوشیدن آب - اسم صوت
 برای نوشیدن مایع با شتاب
 قلمشنگ - ɣoltesang =
 کسیکه میخواهد خود را بقلدری بزند،
 منظاهر بگردنکشی
 قلمچاق - ɣolcemáɣ = گردن
 کلفت ویزن بهادر
 قلدر - ɣoldor = زورگو -
 متجاوز
 قلف - ɣalef = دیگ مسی کوچک
 قلفتی - ɣalefti = نانی که در قلفت

خود فروشی
 فیس کردن = افاده کردن
 قاق - ɣaɣ = نان خشک - کسیکه
 از بازی خارج گذاشته شود
 قایم - ɣayim = پنهان -
 مخفی
 قایم رفتن = پنهان شدن
 قبا - ɣebá = جامه ای بلند که
 جلو آن باز است و در قدیم میپوشیدند
 قبراق - ɣebrâɣ = چابک
 قبرقه - ɣaborɣa = دنده انسان
 در طرفین بدن
 قبل منقل - ɣobolmangal =
 اسباب و لوازم سفر و گردش
 قبله - ɣobla = حباب زخم در اثر
 سوختگی
 قبله زدن = آب افتادن زیر زخم
 قپچ - ɣape = غرق - خیس (در
 مورد خون و عرق بکار میرود)
 قپکی - ɣoppeki = بدوغ از
 خود و زندگی خود تعریف کردن -
 لاف زدن
 قپکی آمدن = لاف زدن
 قپه - ɣoppa = کپه، یکجا روی
 هم انباشته
 قپه کردن = روی هم انباشتن
 قجله - ɣejala = پرنده ای سیاه
 و سفید از جنس کلاغ
 قچاق - ɣocçâɣ = چاق و قوی
 قد - ɣodd = رک و راست
 کله شق
 قدقد - ɣodɣod = اسم صوت

کالار - kâlâr = سنگ تنگ و نازک	با روغن زیر آتش تنور می‌پزند
کبچه - kebca = کبچه، قاشق چوبی بزرگ	قلتمی - selefti = قلبی - بدلی
کبچه مار- نوعی مار که سر آن مانند قاشق پهن است	قلمبه - solomba = نخراشیده- بیرون بسته، گنده و ناهموار
کبره - kebra = پوسته، کثافت خشک شده روی جلد	قمپز - sompoz = خودستا و از خود راضی
کبره بستن = پوسته بستن کثافت خشک در روی جلد	قمپز در کردن = ادعا کردن و خود ستودن
کبش - kabš = کفش	قمچین - samcin = شلاق
کپ - kopp = گونه، شیشه بزرگ شکم گنده	قمه - gema = قمه - کارد بزرگ دودمه
کپنک - kepanak = نیم تنه آستین کوتاه نمدی که چوپانان می‌پوشند	قناس - genàs = پارچه یا جلی که از طول یا عرض کسری داشته باشد
کپه - koppa = روی هم جمع شده	قوره - gevora = قواره
کپه کردن = روی هم جمع کردن	قوز - gûz = قوز
کت - kot = سوراخ، لانه مرغ	قوزک = برآمدگی استخوان کنار پاشنه
کتا - kotâ = کوتاه	قوزه = گونه پنبه
کتا آمدن = دنبال نکردن و باز ایستادن از مجادله	کو - ko = کو؟
کتره ای - katra,i = حرف یاوه و بی اساس	کاردی - kârdi = حیوانی که در شرف مردن است یا ناقص شده و باید کشت
کتتری - ketri = ظرفی فلزی دسته دار شبیه بقوری	کاکتو - kâkotù = کاکوتی ، گیاهی است خوشبو و کوهستانی که مصرف داروئی دارد
کت و کلف - katokolof = درشت و نخراشیده	کاغذ باد - kâgazbâd = باد بادک
کتل - kotal = کوه تپه ، تپه بزرگ	کال - kâl = ردوخانه خشک
کتله - kotala = قد کوتاه و	

کفله = keflama - گردیرا

در کف دست ریختن و یکدفعه بدهن
انداختن

کل - kal = کچل

کلاج - kolâj = کسیکه چشمش
چپ است

کل باقر - kelbâger = کلیپاسه
بزرگ

کلپسه - kelpusa = کلیپاسه

کلچه - kolca = کلوجه

کلخ - kolop = کلوخ

کلف - kelaîf = دهن زدن چارپا
بعلف - دندان زدن و کندن قسمتی از
چیزی

کلف زدن = دندان زدن

کل کل - kalkal = مجادله

کل کل کردن = مجادله کردن

کلنجار - kelenjâr = جر و بحث،
مجادله

کلنجار رفتن = مجادله کردن

کلو - kelow = گنج (در سر
استعمال میشود)

کلوجه - kolûja = نیم تنه
آستین دار

کلون - kolûn = نوعی قفل چوبی
که به در خانه و باغ میزدند

کله - kala = باغچه - کرت

کله - kella = سر

کله زدن = سر بسر کوفتن - برای
اقناع یا فهماندن یا کسی بحث کردن

چهارشانه

کچ - kac = مقابل راست -
ابریشم نتابیده

کچ و کنجل - kajokonjol =
کچ و کوله

کچوله - kocûla = لقمه
مسموم که بسک دهند

کخ - kox = کرم، حشره

کدم - kodom = کدام؟

کرا کردن - kerâkerdan =
بصرفه بودن - ضرورت داشتن

کرخ - kerex = بی حس، بخواب
رفته (در مورد اعضای بدن) - سست

کرك - kerrak = بلد رچین

کرنا - kornâ = کره نای

کروج کروج - korûjkorûj =
اسم صوت جویدن چیزی خشک

کرو - korûr = پانصد هزار

کرك - kork = کرونک، مرغیکه
روی تخم میخوابد

کسه - kasa = کاسه

کش رفتن - kasreftan = چیزی
را یاواشکی دزدیدن و بردن

کشتمون - kestemûn = جای
کشت شده - مزرعه

کشله - keşala = کشاله ران

کخ - kaxg = کال و نارس

کف - kof = بالا آمدن خمیر و

نوع آن

کف کردن = بالا آمدن

کفتر - keftar = کیوتر

کنده زانو = سرزانو
 کنس - **keness** = خمیس
 کنف - **kenef** = کثیف و
 دستمالیده - خجل (سرافکنده، کثفت
 کو - **kow** = تیپا
 کوزدن = تیپا زدن
 کوچو - **kùtù** = بچه سگ
 کوره - **kevara** = کواره ،
 ظرفیکه از ترکه بافته شده و در آن میوه
 حمل میکنند
 کوز - **kevaz** = سوسک بزرگ
 کوشتن - **kūstan** = کشتن
 کهر - **kehar** = اسب قهوه ای
 رنگ که مایل بسرخ باشد
 کی - **ki** = «که» استفهام - علامت
 قید حالت در آخر کلمات : یواشکی -
 پس پسکی - زورکی - پیشکی
 کیشته - **kišta** = برگه زردآلو
 وهلو ونوع آن
 کیفور - **keyfūr** = سرحال -
 سرمست
 کیوانو - **kivânû** = کدبانو
 گاس - **gâs** = شاید ... ممکن
 است
 گال - **gâl** = مرض جرب
 گپ - **gap** = حرف، گفتار
 گذار - **godâr** = گذرگاه آب یا
 کوه
 گده - **gada** = پسر هرزه
 گریپ - **gorpe** = اسم صوت برای
 فروافتادن چیزی

کله پا - **kellepá** = سرازیر -
 سرپائین
 کله خر - **kellaxar** = آدم نفهم
 و حرف نشنو
 کله خور - **kellaxor** = کسیکه
 با اعمالش کسی را رنج میدهد و بمرور
 بنا بودی میکشاند
 کله شخ - **kellašax** = حرف نشنو
 و بی پروا (در صحبت)
 کلیدن - **kollidan** = کاویدن
 کندن
 کم - **kom** = قسمت داخل دهن
 در منتهای حلق (کام)
 کماج - **komáj** = نانی پهن و
 کلفت که در آن روغن بکار میرود
 کمرپوش - **kemarpûš** =
 جائیکه از کمر دیوار بوسیله چوب
 انداختن یا ضربی زدن برای اشیاء درست
 میکنند
 کمند - **kemand** = مرتع
 چراگاه اسب و مادیان
 کنجل - **konjol** = نانیکه در
 تنور افتاده و سوخته
 کنه جوره - **konjevара** =
 کنجواره
 کند - **kond** = مقابل تیز و تند
 - راه دست
 کنده کسی = بودن کار = بطور آسان
 توانائی انجام آنرا داشتن
 کنده - **konda** = هیزم - تنه و
 شاخه های کلفت درخت

گردنا - gerdenâ = چوب
 مخروطی شکل کوچک که اطفال با دست
 بر زمین میچرخانند
 گردنا گوی = گردنای بزرگ که
 بوسیله ریمان بر زمین میچرخانند و
 صدا میدهد
 کرده - gerda = تقلید شده خط
 یا نقش
 کرده زدن = از روی خط یا نقشی
 بوسیله گذاشتن کاغذ نازک روی آن، تقلید
 کردن
 گر - gorre = اسم صوت برای
 فروریختن عمارت و نوع آن
 گرزم - gerezm = چوبیست
 سخت که در کارهای فنی از آن استفاده
 میشود
 گرس گرس - gorsgors = اسم
 صوت برای طپش قلب
 گر گر - gorgor = گروه گروه -
 اسم صوت برای اشتعال آتش
 گر گر کردن = مشتعل بودن
 گرم - gorm = کلفتی (در مورد
 کردن بکار میروند)
 گرماست - gormâst = شیر نیمه
 گرم مخلوط بماست
 گرون - gorûn = گران
 گریفتن - geriftan = گرفتن
 گز - gaz = نوعی چوب جنگلی
 که از آن ذغال میسازند - ذرع
 گز کردن = کنایه از راه رفتن

گزرگی - gezgezi = مورمور
 گزرگی کردن = مورمور کردن
 گزل - gozal = گوساله
 گسبند - gosband = گوسفند
 گشت - gest = همگی و تمامی
 - لغت کردی است (در مورد انسان)
 گل - gol = گول، فریب
 گل خوردن = فریب خوردن
 گل زدن = گول زدن
 گل کردن = معروف شدن و ترقی
 کردن
 گل گفتن = حرف خوب زدن
 گل گلی - gelgeli = گرد کوچک
 گلگی - gelegi = گله و شکایت
 گله - golla = گلوله
 گلیدن - gellidan = غلطیدن
 هر چیز گرد
 گمون - gomûn = گمان
 گمونه - gomûna = چاهی که
 برای آزمایش و پیدا کردن آب میزنند
 گندله - gondola = گرد و
 گلوله شده
 گندله کردن = گرد و گلوله
 کردن
 گنده - gonda = کلان و بزرگ
 گو - gu = که
 گودالی - gowdâli = جای گود،
 گودال
 گورنه - gowrana = چوبیکه
 با آن گاو و خر را میرانند
 گوشه - gowsola = جائی سرباز

بیمقصد

که از کفش پاره و کشیدن پا بزمین
برخیزد
لخ لخ کردن - پا بزمین کشیدن -
بمسامحه و تائی کاری را انجام دادن
لخشک - laxsāk = خمیر نازک
و پهن که برای آش بریده شده
لخم - loxm = گوشت خالص
و بی استخوان
لخه - laxa = کفش پاره
لخه دوز = پینه دوز
لرد - lord = ته نشین شده -
درد شراب و سرکه و امثال آن
لش - laš = لاشه، تنه - کنایه از
آدم تن پرور و تنبل
لفت - left = تائی و مسامحه
لفتش دادن = مسامحه کردن و
طولانی کردن کاری
لفت و لیس - leftolis = خوردن
و گذراندن در گوشه و کنار مهمانی یا
دراطراف کسی
لغاز - legâz = گوشه، متک
لغاز خوندن = متک گفتن،
گوشه زدن
لنوه - lagva = رعشه
لق - lag = شل و سست
لقت - legat = لگد
لكك - loklok = اسم صوت
برای لکه رفتن چارپا
لكك کردن = لکه رفتن چارپا
لكه - lokka = لکه، جمع شده
چارچه و نوع آن

که گاو و گوسپند و چارپایان در آن
نگاه میدارند
گوشنه - gushna = گرسنه
گهوره - gahvara = گاهواره
گیس - gis = گیسو
گیل - gil = گل
لات - lât = بی چیز و مستمند
لات - lât = خاك بس - یار نرم
آمیخته بشن
لاخ - lâx = يك تارنخ و یاسبزی
یا چوب نازک
لاق لاقو - lâlâlâgû = تاوه
دسته دار
لاك - lâk = ظرف چوبی گرد شبیه
بسینی
لای - lây = تیره و کدر (در
آب)
لایه = آنچه لای ابره و استر لباس
گذارند
لباده - labbâda = قبای گشاد
جلوباز
لبو - labû = چغندر پخته
لپر - lappar = تکه سنگ تنگ
و نازک
لپر خوردن = تکان خوردن آب در
ظرف
لت - lat = صدمه
لته - latta = تکه پارچه کهنه
لچک - leccak = لچک، پارچه
سه گوش که بسربندند
لخ لخ - lexlex = اسم صوت صدائی

باخود سخن گفتن
 لندهور = lendehūr = بدهیولا،
 دراز نامتناسب (درانسان)
 لنق - long = قبول نبوده، از
 دست دررفته - درست نیفاده (دربازی
 استعمال میشود)
 لنگه - lenga = تا و نظیر، يك
 لنگبار
 لو - low = چوب کوچک الك
 دلک
 لودادن = بگیر انداختن و معرفی
 کردن کسی را که کار بدی انجام داده -
 ابراز کردن
 لولو - lowlova = لولا
 لوخ - lûx = گیاهی که در آب
 روید و پرز آن در ساختن ساروج بکار
 می‌رود
 لوچ - lûc = تر، خیس
 لوچمبه - lowcomba = الك
 دلک - (لو) = چوب کوچک . چمبه =
 چوب بزرگ)
 لوده - lowda = شوخ و بی‌عبار
 لودگی = شوخی و بی‌عباری
 لوش - lûs = لجن ته حوض و
 جوی
 لوش کش = آلتی که در حمام لوش
 خزینه را با آن میکشیدند
 لول - lûl = مست و کیفور
 لوند - levand = پتیاده -
 لوده، شوخ و دلربا
 لیج - lij = لیژ - لزج (غالباً
 در مورد خربزه و هندوانه فاسد شده
 بکار می‌رود)

لکه کردن - جمع کردن پارچه
 درهم بصورت نامرتب
 لکنده - lekenda = از کار افتاده
 و بی مصرف
 لله - lala = لاله - سرپرست و
 مواظب بچه
 لله گوش = پره گوش
 لم - lam = تکیه
 لم دادن = تکیه زدن
 لم - lemm = چم و راه کار
 - طریقه صحیح و سریع انجام کاری
 لمبر - lembar = کفل، قسمت
 بالای ران
 لمبر - lombor = تکان نامرتب
 بار الاغ و غیره
 لمبر خوردن = تکان خوردن باری
 بطور نامرتب
 لمبه - lomba = برآمده و
 چاق
 لنج - lenj = خوشه انگور که
 دانه‌های آن کنده شده
 لنجه - lenja = دبه، چانه زدن
 در معامله
 لنجه کردن = دبه کردن ،
 چانه زدن
 لند - land = آلت رجولیت
 لندلند - londlond = زیر لب
 غریدن
 لندلند کردن = زیر لب غریدن و

صدای آن شنیده شود
 مچول - mocûl = کم عقل
 مچه - maca = ماچه
 مخت - moxt = میل، اختیار
 مرتکه - merteka = مرد
 حقیر و مجهول الهویه (در مورد تحقیر
 و تعرض) بکار میرود
 مردم - merdom = مردم
 مردنگی - merdengi = شیشه‌ای
 استوانه‌ای شکل که دور چراغ گذارند
 تا باد آنرا خاموش نکند
 مرده‌خور - mordaxor =
 کسیکه شغلش حضور در مجالس عزا و
 استفاده از مصارف خیریه اموات است
 مرزنجوش - merzenjûš =
 گیاهی شبیه به نمنا که مصرف دارویی
 دارد (مرزنگوش)
 مرغنه - morghana = تخم مرغ
 مرزا - marizâ = مرزاد -
 آفرین
 مزقان - mezhân = نوعی
 شیپور
 مزقانچی - کسیکه مزقان میزند
 مسگه - mesga = کره
 مس‌مس - mesmes = مسامحه
 در انجام کار
 مس‌مس کردن = مسامحه کردن و
 باارامی کاری انجام دادن
 مشتی - masti = پول خرج کن
 مفتکی - mofteki = بطور مفت
 - رایگان

لیج - lic = تر و خیس
 لیز - liz = لغزنده و صاف
 لیز خوردن = لغزیدن
 لیز - liz = خربزه یا هندوانه که
 در اثر فساد طعمش به تندگی گرائیده (لیج)
 لیسه - lisa = آفتی است که بزراعت
 رسد
 لیفند - lifand = لیفه - شلوار
 لیغه - liga = پرز ابریشم و
 نخ که در دوات گذارند
 م - mo = من
 ما - mâ = ما
 مات - mât = متحیر، آبی که
 آهسته حرکت کند، شیرهای که هنوز
 کاملاً غلیظ نشده
 ماچ - mâc = بوسه
 ماچ کردن = بوسیدن
 مادگی - mâdegi = سوراخ
 جای دگمه
 ماسوله - mâsûla = ماکوی
 کوچک
 ماقوت - mâsût = فرنی
 مته - mata = مته - گردوئیکه
 برای بازی داخل آن را با ماده سنگینی
 پر کنند
 مجری - mejri = جعبه کوچک
 که لوازم آرایش و اشیاء در آن نهند
 مچ‌مچ - mecmecc = اسم صوت
 برای صدای خوردن
 مچ‌مچ کردن = خوردن بطوریکه

مین - min = وسط، میان
 مینه - miyana = میانه
 میه - maya = مایه
 ن - n = علامت نفی (در صورتیکه
 حرف ما بعد آن مضموم باشد «no» و در
 غیر آن «ne» تلفظ میشود: نمگم،
 - نمیرم)
 ناباب - nâbâb = ناجور -
 نامتناسب
 ناتو - nâtow = آدم سرسخت
 و مزاحم که هیچگونه حرف حساب
 نمیبندد
 ناجور - nâjûr = نامرتب -
 نابسامان - نامناسب
 ناخونجله - nâxùnjella =
 ویشکون
 ناخون خشک - nâxùnxošk =
 لثیم و بی خیر
 ناخون درازی - nâxùnderâzi =
 ناخونک زدن - دست درازی
 نادرست - nâdorost = متقلب،
 خائن
 نارو - nârow = نارو
 ناروزدن = خیانت کردن کسی که
 باو اعتماد شده
 ناشاخل - nâšâxol = ناجور
 ناسازگار
 ناشی - nâši = غیروارد بکار
 ناقلا - nâgolâ = زیرک و

مقتمه - meqmeqa = پشه کور
 مک - mok = يك کلام و بیچون
 وچرا
 ملقه - melaga = آبگردان
 کوچک
 مل ملی - molmoli = دانه‌ای
 بزرگتر از ماش که «ملک» نامیده میشود
 و پخته آنرا میخورند
 ملنگ - melang = سرخوش
 و سرمست
 ملوس - malûs = دوست داشتنی
 زیبا و ظریف
 مله - mela = کنه
 منجل - monjol = بنجل ،
 بی مصرف
 مندیل - mendil = عمامه
 بزرگ
 منده - monda = خسته، مانده
 منگ - mang = گیج، مبهوت
 منگله - mengola = منگوله
 من من - menmen = اسم صوت
 برای سخن گفتن نامفهوم و زیرزبانی
 من من کردن = نامفهوم سخن
 گفتن، گیر کردن در بیان مطلبی
 موج - mûc = مچ دست
 موجک - mûccak = اسم صوت
 برای آوازی که در موقع خواندن گنجشک
 و امثال آن ازلب برمیآوردند
 مورینه - mûryana = موریا نه
 موشت - mùst = مشت
 میم - meym = مو - تاك

و ورزشکار
 نوسه = nevasa = نواده پسری
 (نیسه)
 نوله = nevala = نواله
 نون = nûn = نان
 نیم‌پولی = nimpûli = چهارپایک
 یکشاهی که در قدیم معمول بود
 نیمرو = nimiru = تخم مرغ در
 روغن تف داده شده بطوریکه سفیده و
 زرده مخلوط نشود
 وا = va = باز - ابا (در آخر:
 شورا)
 وا = va = کلمه‌ایکه در مورد
 اظهار تعجب بر زبان می‌آورند
 واخ = vâx = لفظی است
 که هنگام تأثر و اظهار درد بر زبان
 می‌آورند
 وادار = vâdâr = مجبور - واداشته
 وادار کردن = واداشتن
 واری = vâresi = بازرسی
 واکردن = vâkerdan =
 باز کردن
 وامانده = vâmonda = وزده
 - بازمانده - مرده ریک
 واه = vâh = اسم صوت برای
 تعجب
 وای = vây = کلمه‌ایکه در مورد
 اظهار درد بر زبان می‌آورند
 ور = var = رسیده «خمیر» -
 بر (اول افعال: ور جستن - ورخواستن)
 ورامدن = رسیدن خمیر

مقلب
 ناک = nâk = تهی دست و بی چیز
 ناکار = nâkâr = سخت و شدید (در
 مورد کتک و زخم و دشنام و امثال آن
 بکار میرود: مثلاً میگویند «زخم ناکار
 خورده - کتک ناکاری زده - فحش
 ناکاری داده»)
 ناکند = nâkond = چیزیکه
 راه دست نیست
 نخور = noxor = استثنا (در تهران:
 رد خورد)
 نخورداشتن = استثنا داشتن
 ندیده = nedida = چشم تنگ،
 پست
 نزم = nezm = نم‌باران
 نسر = nesar = رو بشمال، طرف
 سایه
 نشا = nesâ = نهال درخت
 نشت = nast = نفوذ آب و نوع
 آن - سرایت
 نشغار = nesgâr = نشخوار
 نشون = nesûn = نشان
 نفله = nefla = بیهوده تلف شده
 نقل دون = nogoldûn = طاقچه
 کوچک
 نونق = nesneg = بهانه گیری
 توام با گریه
 نکره = nekara = نخراشیده
 (در انسان)
 نلک = nelk = نوعی آلوچه ریز
 کوهی که در خوراک میریزند
 نوچه = nowca = شاگرد پهلوان

ویرنه - veyrana = ویرانه
 ویلون - veylùn = ویلان -
 سرگردان
 ها - há = بله
 حاج واج - hâjovâj = متحیر
 (بیشتر در مورد نگاه بکار میرود)
 هپلی هپو - hapolihapow =
 آدم بی‌عرضه و نالایق
 هپو - hapow = غارت، یغما
 هپو کردن = غارت کردن
 هتک - hatak = ماتحت (بزبان
 عامیانه)
 هجگی - hajegi = هجائی
 هجگی کردن = بهجا بر گرداندن
 کلمات
 هچل - hacal = وحل، گیر
 هچه - hacca = شاخه کوچک :
 (رك : دو هچه)
 هر دم بیل - hardambil =
 بی‌اراده و متلون المزاج - بی‌شخصیت
 هر - herr = هوس (با ضمایر
 اسمی و فعل «گرفتن» صرف میشود :
 هرش گرفت = هوس کرد. هر م گرفت
 = هوس کردم.)
 هر کره - harkara = دیگ
 سنگی
 هر کی هر کی - harkiharki
 هر ج و مر ج - بل بشو
 هر م - horm = بخار آب،
 حرارت مرطوب، هو دهن در زمستان

ورانداز - varendâz = آزمایش
 - رسیدگی
 ورانداز کردن = آزمایش کردن -
 کسی یا چیز را با دقت نگرستن
 ورجستن - varjestan =
 برجستن
 ورجی فروجی - varjiforûji
 = جست و خیز
 وراجی - verrâji = پرحرفی
 وراجی کردن = پرحرفی کردن
 وردنه - verdena = چوبیکه
 با آن خمیر را پهن میکنند
 ورزو - verzow = گاوشخم
 وزوز - vezvez = اسم صوت
 برای صدای مگس و زنبور و امثال آن
 وسنی - vesni = هوو
 وق وق - vaqvaq = اسم صوت
 صدای سگ «وعوع»
 ولنگ وواز - velengovâz =
 باز و بدون مانع (در مورد اطاق و منزل
 و امثال آن بکار میرود)
 ولو - velow = رها و ول -
 پراکنده
 ولو کردن = پراکنده کردن اشیاء
 ونگ ونگ - vengveng اسم
 صوت گریه بچه
 وی - vey = میزانیکه بر وزن
 ارد پس از نان پختن افزوده میشود

هیچه = hicce - هیچ چیز
 هیشکه = hiške - هیچ کس
 یارو = yârû - شخص معینی که
 نمیخواهند نام او را ببرند
 یخدون = yaxdûn - صندوق
 چوبی
 یخدونی = yaxdûni -
 صندوقخانه
 یخنی = yaxni - آبگوشت ساد،
 و بی ترشی
 یراق = yerâ8 - نوار، حاشیة
 پارچه و لباس که نواری بآن دوخته
 باشند
 یره = yara - در موقع گفتگوی
 خودمانی بطرف خطاب میشود (ایدوست
 - ای یار)
 یغر = yogor - قوی هیکل ،
 گردن کلفت
 ینگه = yenga - زنی که با عروس
 بخانه داماد میرود تا در جریان شب
 زفاف نظارت کند
 ینگ پولی = yak pûli - نصف
 یکشاهی که در قدیم معمول بود
 یکه = yekka - تنها
 یگهو = yaghow - یکدفعه و
 بطور غیر منتظر
 یل = yal - نیم تنه آستین دار که
 زنان میپوشیدند
 پایان

هرهر = her her - اسم صوت
 برای صدای خنده بلند
 هرهر کردن = بلند خندیدن
 هرهری = horhori - آدم هر دم
 خیال و متلون المزاج
 هس = hess - اسم صوتیکه در
 مورد امر بسکوت ازدهن بر میآورند
 هشل هف = hasalhaf - بی مصرف
 و نالایق (در اشخاص بکار میرود)
 هقلی = hoggoli - جای تنگ ،
 سوراخ کم عمق
 هکچه = hokca - جستن گلو ،
 فواق
 هکه = hakka - خارش مخصوص
 هن هن = hen hen - اسم صوت
 برای صدای نفس کسیکه زیر بار است
 همچی = hamci - اینطور
 همزلف = hamzoli - باجنات
 همسیه = hamsaya - همسایه
 همش = hama8 - دائماً ،
 همواره
 هو = how - جنجال - آماس
 و باد کشیدن زخم
 هو کردن = سیم کشیدن زخم
 هواری = havâr - آوار
 هونگ = havang - هاون
 هی = hey - پشت سر هم - مرتباً